

سناق و لا یغضہ مومن دوست ندارد علی را بر کسی سناق است و دشمن ندارد او را هر که مومن است چنانکه در فصل اول گذشت
 رواه احمد و الترمذی و قال ہذا حدیث حسن غریب اسناداً + ۲۰۱ + و عن علی بن ابراہیم از امام سلمہ است قالت قال رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من سب علیاً فقد سبنی و کسی کہ دشنام دهد علی را پس تحقیق دشنام داد مرا از جهت آنکہ لازم
 می آید از سب او سب من رواه احمد + ۳۳۰ + و عن علی بن ابراہیم گفت علی کہ گفت مرا پیغمبر صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم نیک مثل من علیی در تو شبہی است از پیغمبر اغضضت الیہودی ہبتوا امہ دشمن دشمنند او را یہود
 تا آنکہ دروغ بستند ما را و اگر کہ مریم با رساست و نسبت کردند زنا و اجبتہ انصار می حتی از لوطہ بالمنزلۃ اتی لیسیت
 کہ دوست دشمنند او را انصار می تا آنکہ فرود آوردند و نشانند او را بنزلہ و مرتبہ کہ ثابت نیست او را کہ او را اللہ
 یا ابن اللہ گفتند ثم قال ہیکل فی جلال پتہ گفت علی رضی اللہ عنہ ہلاک می شوند در من و از محبت من دور و محب
 مفرط کی دوست دارند و از حد گذرند بفرطی بجا لیس نے مدح می کند مرا بچیزی کہ نسبت در من تقریب بقاف و طار
 معجزیست و کسی را بحق یا باطل و بضاعت نیز آید است و منقض کجک شتانی علی ان بہتشی دیگر دشمن کہ باعث می شود
 او را عداوت من بر آنکہ بہتان می کند بر من و چیز با بر می بندد بر من کہ بر بی گردانیدہ است خدای تعالی مرا از ان
 از نیجا معلوم می شود کہ محبت ہمان قدر محمود است کہ از حد گذرد و موافق قاعدہ عقل و شیع باشد و محبت چون مفرط
 شد بخلال کشد و از طریق مستقیم عدالت بیرون اندازد و منسوب بخلال گرداند و متصف با بن صفت اہل سنت و
 جماعت اند کہ از طرفین افراط و تفریط درین باب محفوظ اند خصوصاً آنہا کہ گردن تصب بر چہرہ حال ایشان نہ شستہ و
 براہ وسطی روند و باطل را یہ عداوت و جناب سناق و دوست محبت خاندان تعظیم صحابی باید کرد کہ این ہر دو جمع گردد و عندالہ پذیرد ز قنا بند
 رواه احمد + ۲۰۱ + و عن ابی ہریرہ بن زبیر بن رزمہ ہر دو از شاہ صحابہ پند و انخلصان جناب رضوی ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لما نزل بعد رجوع
 روایت می کند کہ آنحضرت چون فرود آمد در وقت رجوع از حجۃ الوداع موضع کہ نام آن قدر خمست کہ ہم جا
 معجزی شد دیدیم در حجۃ میان حرمین اخذ بید علی گرفت آنحضرت دست علی رضی اللہ عنہ فقال لیس گفت بعد از آن
 حج کرد صحابہ را و در روایتی آیدہ است کہ آنحضرت منبری ساخت از پالا انہامی شتر و بر آمد بر ان اسم تعلقون الی اولی بالمؤمنین
 من انفسکم آیا نمیدانید شما کہ من نزدیک تر و دوست ترم بمؤمنان از نفسہامی ایشان چنانکہ در قرآن مجید ہم مذکور است و در روایت
 آیدہ است کہ سہ بار مکرر فرمود قالو گفتند صحابہ بی قال بعد از آنکہ مؤمنان علی العموم فرمود ہر مومن را نیز ذکر کرد و گفت استم
 تعلقون الی اولی کل مومن من نفسہ آیا نمی دانید کہ من اولی و اقرب ہر مومن از نفس می یعنی امری کہم مؤمنان را اگر در آنجا صلاح
 و نجات و خیریت دنیا و آخرت ایشان باشد بخلاف نفوس ایشان کہ گاہی شبر و فساد نیز بخوانند قالو الی فقال اللهم صل علی سلاہ علی ہذا
 پس گفت آنحضرت خداوند کسی کہ ہستم من مولای او نیں علی مولای اوست اللهم وال من والاہ خداوند اوست و او
 کسی را کہ دوست دارد علی را و عداوت من عداوت دشمن را کسی را کہ دشمن از علی را و در روایتی و جب من آید و بعض من ہستم

که مولی است از وی پس عرض آن شخص بر مولای خود که من می خواهم از شما جدا شوم و از آن ترسیده ترسیدم
 شرف او را رضی الله عنه و ازین جهت تقدیر کرد و قبول خود است اولی بالمؤمنین من انفسهم و در این جهت است و در بعضی
 طرق ذکر اهل بیت نبوت عموماً و ذکر علی رضی الله عنه خصوصاً آمده چنانکه نزد طبرانی و خبر وی بسند صحیح آمده و این روایت از
 که مراد حضرت و غریب و تاکید بر محبت ایشان است و نیز می گویند که سبب این است که بعضی صحابه با علی رضی الله عنه درین مورد
 و شکایتی از وی رضی الله عنه در بعضی امور و کارهای بروی نموده بود چنانکه بریده اسلی و در صحیح بخاری آورده و در بعضی صحیحان
 نموده پس وی مبارک آنحضرت تغیر گشت و فرمود یا پسر پسر است اولی بالمؤمنین من انفسهم الحدیث و صحابه بر این ترجیح کردند و تاکید
 درین نمود و گفت شیخ ابن حجر سلیمان که مولی یعنی اولی است و لیکن از کجا لازم آید که اولی با ما است مراد است بلکه بقرب و ابتداء
 چنانکه در قرآن مجیدی فرماید ان اولی الناس بنا هم للذین اتبعوه و دلیل قاطع بلکه ظاهر بر بعضی این احتمال نداریم سلیمان مراد
 اولی با ما است است اما دلیل نیست بر امامت فی الحال بلکه در مال و در وقت تقدیم است مراد او تقدیم است نه تقدیم با جماعت است
 و علی رضی الله عنه نیز در ان اجتماع داخل است و تقریب چیزهای دیگر که مراد است بخلاف است الی بک بعد از وی صلی الله علیه و آله و سلم
 و چگونه نفس بر امامت پیشد و حال آنکه محبت نیار و بدان علی و عباس رضی الله عنهما و غیر ایشان وقت حاجت بدان بلکه تجار
 آورد بدان علی رضی الله عنه در وقت خلافت خود پس سکوت وی رضی الله عنه از احتجاج تا ایام خلافت و دلیل است بر آنکه در آن وقت
 که نفس نیست در وی بر خلافت و می عقیب وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با وجود آنکه علی رضی الله عنه خود تصریح کرده است که
 نیست از آنحضرت بر خلافت وی و نه خلافت غیر وی چنانکه در اخبار صحیح آمده است و در صحیح بخاری و غیر وی آمده است که علی و
 عباس از نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مرض موت برآمدند و عباس سلی گفت بطلب این امر اگر در ما باشد بد اینم از ما
 از آنحضرت و علی فرمود بی طلبم الحدیث و اگر این حدیث نفس می بود در امامت وی رضی الله عنه چه حاجت می بود بر حاجت
 بحضرت و پسیدن از وی صلی الله علیه و آله و سلم و گفتن عباس که اگر این امر در ما باشد بد اینم از ما با قرب عهد بوم غدیه
 خم مانند و ماه کمابیش و تجویز ایشان تمام صحابه چیز بوضع غدیر را و پیشیدن ایشان از ما با وجود علم بدان از ان قبیل است که عقل تجویز
 نمی کنند از ایشان در حالت سعیت بابی بگریاد و پیشند از او عالم بودند بدان و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از روز غدیر خطبه
 خواند و شکار کرد حق الی بگویم او گفت که امیر شود بر شما صحیح کی چنانچه در اخبار آمده است تحقیق ثابت شده است که آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم حجت کرده و غریب نموده است بر نبوت اهل بیت خود و محبت اتباع ایشان و وقت میان محبت و خلافت
 و پیغمبر میگویند که آنستند صحابه این نفس را و لیکن اتباع نکردند از او تقیاً و نه نمودند بدان بظلم و عناد و کابره و امیر مؤمنین علی که ترک طلب اجتناب
 کرد از جهت تقیه بود و این کذب اقرار است زیرا که وی رضی الله عنه قوت تمام داشت و کثرت بی اندازه و شجاعت و بر او خود می گویند و با وجود
 از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نفس شنیده باشند و احتجاج بدان نیار و عمل بدان ننگند از حال است و چون بود بر رضی الله عنه احتجاج
 کرد و برفت الایمان من فریش چرا گفتند که نفسی بر خصوص علی رضی الله عنه وقع است احتجاج باین عموم چه میسکنی بوی از امام الی حسیفه

آورده است که گفت اهل عقیده شیهه تشبیهی معیاست در و افش قائل اند ب تکفیر ایشان و می گویند همه غیر ازین چند تن کافر هستند
وقاضی ابوبکر باطلانی گفته که در آنچه رفته اند و افش بدان اطلاق دین اسلام است تمام زیرا که چون کتمان مخصوص و ظلم و افترا و کذب
ایشان در اول حکام اسلام نیز نفسانی از ایشان واقع شد و بگردد از حدیث و اخبار از ایشان مروی شده زور و باطل شد بلکه
این بقصمت راجع حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می گردد که در حقیقت وی نخستین آیدند و بعد از آن تقصیر و طلب قوی تمام
آن کرد این کلام شیخ ابن حجرست در صورتی محرفه و هنوز طولی دارد و در آنچه ما ذکر کردیم کفایت است و باشد التوفیق + + و سخن بده برآید

است از بیده اسلامی قال گفت حطاب ابوبکر و عمر فاطمه رضی الله عنهما خطبه کردند و خود استگاری نمودند ابوبکر و عمر فاطمه را فقال رسول الله صلی الله علیه و آله
والله لو سلم انما صغیرة لیس تخفرت عذرا و درود و گفت وی من غیره است فخطبها علی فرجهما من تحت اشکاری کرد و او را علی اس نکاح کرد و او را علی
رضی الله عنهما رواه لیسائی و در بعضی روایات آمده است که گفت ام ابن علی تبرخوا شو استگاری نمی نمائی فاطمه را و حال آنکه ابن عمر رسول خدا را
گفت مرا شرم می آید که باین حرف موجه کنیم حضرت را پس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شنیدند و رضی شدند و چون علی رضی الله عنهما رفته
آنحضرت دریافت آنها را کرد پس تزویج کرد آنحضرت فاطمه ابابوسی + + و عثمان بن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

امر سید الابواب الالباب علی ربه است از ابن عباس که آنحضرت امر مردیستین در یامینی در یامینیکه بجانب مسجد شریف بودند که در علی شرح
این در باب مناقب ابوبکر گفته رواه الترمذی فقال بعد اذین غریب و عثمان رضی الله عنهما قال کانت لی منزله من رسول الله صلی الله علیه و آله

والله لو سلم لمن الاصل من الملائق گفت علی رضی الله عنهما بود و مرا قدری و در بعضی و زنی نزد آنحضرت که بود هیچ یکی را از خلافت هیچ یکی از صحابه
از حبه مباله و رعایت تهلیل و فحار او بدان بر نامه خلق تهیه یا علی صحرا قول می آمد من آنحضرت را پیش از سحر بس می گفته آنسلام علیک

بانی شهیدان آنحضرت پس اگر تخریج می کرد آنحضرت بازمی شتم و میداشتم که بجاری مشغول است که مانع است از در آمدن از نماز و غیر آن
فی امر ارجح کلور روشن کردن و از اول غلت علیه و اگر تخریج می کرد در می آمد بر آنحضرت و این مرتبه هیچ کس نبود زیرا که وی رضی الله عنهما

قرب تر بود آنحضرت در خانه و اختلاط و مصاحبت و اتوت جهت نسبت فاطمه رواه لیسائی + + و عجمه قال گفت شکایت فرسای
رسول الله و هم از علی است رضی الله عنهما گفت بودم من بیار پس گذشت بمن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و انا قول و من می گفته است

شدت مرض و وجع لهم انکان علی قد حضر فارضی خداوند اگر نسبت اجل من که به تحقیق مانع شده پس سائیس ه مرا یعنی میران تار است
یادم و خلاص شوم آنحضرتی این در و اجل مدتی که برای عمر نهاده اند و اطلاق او یعنی موت جهت است که معنی آنرا اجل و سپری شدن

دست عمری خواهد بود و ان کان متاخرا و اگر نسبت اجل من پس مانده و هنوز نرسیده فارضی پس سراج گردان زندگانی مرا
رفع بغا و عین محبه فراخی عیش از زانی و زیستن و زندگانی و ان کان بلاه فصرنی و اگر نسبت این بیماری برای هجان و آزمایش

من پس تکلیب گردان مرا فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کیف قلت چگونه گفتی اعاده کن و باز گو فاما
علیه ما قال پس اعاده کرد علی رضی الله عنهما بر آنحضرت و باز گفت آنچه گفته بودم و من بر جمله پس نزد آنحضرت علی را بیای خود تا

شود ازین شکایت و جهت غایت محبت و نشا ما و تابرد او را برکت پایی مبارک و می صلی الله علیه و آله و سلم و شفا یابد
شود ازین شکایت و جهت غایت محبت و نشا ما و تابرد او را برکت پایی مبارک و می صلی الله علیه و آله و سلم و شفا یابد

کتاب

وقال الخوارج ما فعلت انحضرت و دعا کر و خداوند اعانت بخش اور ادا آئندہ باکفیت متعاقبتش اور اتکاب الراوسے
 شک کرده است راوی کہ عافہ گفت یا اشعۃ فما اشتکت و جی بعد گفت علی رضی اللہ عنہ میں ہمارے دشمن بنان درو بعد
 از ان ہرگز رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث حسن صحیح + ۲۵ + باب مناقب العشرۃ رضی اللہ عنہم + ابو بکر و
 عثمان و علی و طلحہ و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف و ابی عبیدہ بن اطراح و سعید بن زید ابن دہان از صحابہ
 مشہورند عشرہ مبشرہ از جنت بشارت دادن انحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایشانرا جنت و ہمہ ایشان قرشی اند و ایشانرا
 تقدم و مناقب و ما ترست کہ دیگر از انہست و باید دانست کہ بشارت مخصوص با ایشانست از جنت و رود ان باہل بیت
 نبوت از اولاد و ازواج و خیر ایشان را از صحابہ تحقیق تفصیل کردہ ایم ما کلام درین باب در سالہ کہ سہمیست بہ تحقیق

الاشارة الی تمییم شماره آنجا باید نگریست + ۹ + الفصل الاول + سخن عمر رضی اللہ عنہ قال ما احدث حق بعد الام
 من ہولاء انفر و ایت است از امیر المؤمنین عمر گفت در وقت گذشتن وی از عالم و وصیت کردن بخلافت مر اصحاب
 شوری رہیست بیج کی سر و ارتر باہن کار یعنی بخلافت ازین چند نفر الذین توفی رسول اللہ ان کسانی کہ وفات یافت پیغمبر
 خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ہو عنہم راض و حال آنکہ انحضرت از ایشان رضی بود یعنی کمال صداقت و زیادہ تر از صحابہ
 دیگر کسی پس نام ہر دو عمر این شکل تن را علیا و عثمان و الزبیر و طلحہ و سعد و عبد الرحمن و سعد بن ابی وقاص را و عبد الرحمن
 بن عوف را و دو کس دیگر از عشرہ مبشرہ را نام نہر و علی ابو عبیدہ بن اطراح کہ اورا انحضرت این بہت و این حق الامین خواندہ
 زیرا کہ وی پیش از عمر فوت شدہ بود دیگر سعید بن زید را زیرا کہ خوشی می بود و این عمر و زوج خست وی بود و مقصود است اختلاف
 یک کس بود از میان آنما و در بعضی روایات آمدہ کہ ذکر کرد اورا در کسانی کہ انحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رضی بود
 از ایشان ولیکن در اہل شوری داخل نگردانید رواہ البخاری + ۲ + و عمر نہیں بن ابی حازم سجارد مملہ و زامی تاسیعی
 کہ بہت کہ جاہلیت را اور یافتہ اسلام آوردہ چون قصد مباہلت بدرگاہ آمد انحضرت وفات یافتہ بود و بعضی اورا
 در اصحاب جاہ ذکر کردہ اند قال ربت ی طلحہ مثلاً گفت دیدم دست طلحہ را مثل مثل مثل تباہ شدن دست یا بہت
 خشک شدن یا بریدہ شدن یعنی مخصوص تقسیم اول دارند و فی بہا البنی دست وی مثل بہت آن شدہ بود کہ نگاہت
 بدست پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بوم احد روز احد و طلحہ روز احد خود را سپر انحضرت ساخته بود و در حید و می ہشتاد و
 چند جراحت شدہ بود تا آنکہ الت مردی وی نیز مجروح شدہ بود و صحابہ چون ذکر روز احد می کردند می گفتند ان روز

بتمام روز طلحہ بود رواہ البخاری + ۳ + و عمر جابر قال قال لہی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من یا یتیمی بخیر القوم یم الاحزاب
 گفت جابر کہ گفت انحضرت روز غزوہ احزاب کہست کہ بیار و مرا خبر تو تم کہ قریش با یہودینی قرظیہ و بنی النضیر جمع شدہ و اتفاق
 نمودہ با رسول خدا جنگ برآمدہ بودند و احزاب عبارت از ایشانست جمع حزب بہمنی گردہ پس حق تعالی باد و باران فرستاد
 و لشکر را کہ فرستادہ ہمہ را بہریت داد آنجا فرمودہ بود انحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ کسی بہت کہ خبر این قوم بیار و در وقتن کجا

و در آمدن میان ایشان تجسس بود تا محقق بسیار و قال الزبیر اما گفت زیرین می آرم خبر تو هم را فقال ابی سلمی اشهد علیہ و
 آله و سلم ان کل نبی حواریا پس گفت آنحضرت بدرستی من غیر من غیر حواری است و حواری یعنی ازبیر و حواری من زبیر است حواری
 کبیر را و تشدید یا بمعنی محض و صاف دل و یاری ده و هاست از حواریست یعنی بیاض و از نجاست حواریون
 علیہ السلام و بعضی گفته اند که آنها گاران بوده اند که جاتہ شنیدی کردند و قصارت می نمودند و زبیر سپر عمه آنحضرت بود
 که صغیر نام داشت رضی اللہ عنہما متفق علیہ + + و من الزبیر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلم من بی فی فوطیة
 گفت آنحضرت کیست که بیاید بی فوطیة را که قبیلہ است از یهود و فیا یعنی کبیر هم پس میارودم را خبر ایشان فاطمہ است پس
 روان شد من تا بیارم خبر ایشان را بدانکه آنحضرت بعد از غزوه احزاب متوجه بی فوطیة شد و باز زده روز ایشانرا
 محصر ساخت و فتح کرد این حکایت آنجا گفت یا هم در غزوه احزاب بنو فوطیة هم بودند آنجا خبر ایشان طلبیدند بر قبل رحمت
 جمع بی رسول اللہ زبیری گوید رضی اللہ عنہ پس هنگامی که خبر گرفته بر شتم و باز آمد جمع کرد برای من پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آله
 و سلم ابو یزید و ماور خود افعال فداک ابی و امی پس گفت آنحضرت فدای تو باد پدر و ماور من منی جمع کردن ابو یزید است
 متفق علیہ + + و من علی رضی اللہ عنہ قال ما سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلم جمع ابو یزید لاصد الاسعد بن مالک گفت
 علی رضی اللہ عنہ شنیدم من آنحضرت که جمع کرد ماور و پدر خود را برای بیج ملی مگر برای سعد بن مالک مراد سعد بن ابی وقاص
 است و مالک هم ابی وقاص است فانی سمعته یوم احد یقول پس من بدتر شنیدم آنحضرت را در غزوه احد که می گفت
 یعنی سعد را در وقتی که تیری انداخت بکافران یا سعد ارم فداک ابی و امی ای سعد تیر بنید از فدای تو باد پدر و ماور من گویا
 علی رضی اللہ عنہ تقدیر زبیر انداخته و شنیده و لهذا گفت ما سمعت متفق علیہ + + و من سعد بن ابی وقاص قال
 ابی الاول العربی سهم فی سبیل اللہ گفت سعد بن ابی وقاص بدرستی من نخست از عمر که انداخت تیر در راه خدا و
 پیش از من بیج کس تیر در راه خدا انداخت و آنچنان بود که در اول سال هجرت ابو عبیدہ بن الحارث را نامت کس
 بقتال ابوسفیان بن حرب و مشرکان دیگر دستاوند ایشان جمعی کثیر بودند پس میان ایشان حربی یافتند و جز آنکه سعد بن
 ابی وقاص بی بجانب ایشان انداخت و این اول تیری بود که در میان این است در راه خدا انداخته شد متفق علیہ + +
 و من عائشہ رضی اللہ عنہما قالت سمع رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلم مقدمہ المدینہ گفت عائشہ بیدار بود آنحضرت
 در وقت قدم آوردن وی مدینه را یعنی در بعضی غزوات لیلہ شبی طاهر اما حطه داشت از بعضی اعدای دشمن
 کبیر را و مقدم ففتح و ال فقال است رجلا صالحا یحرسنی پس گفت آنحضرت کاشکے یک مردی نیکو کار نگاهبانے
 کند مرا و سمعنا صوت سلاح ناگاه شنیدیم ما اوزالت جنگ را از تیر و کمان و شمشیر فقال من ہذا پس گفت آنحضرت
 کیست این قال انما سعد گفت من سعد بن ابی وقاص قال ما جاءک گفت آنحضرت چه چیز آورد ترا و بچه سبب آمد
 قال وقع فی نفسي خوف علی رسول اللہ گفت افتاد و نفس من ترسی از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم که تنہاست مبادا

علاء الدین فی الجنبہ و عبد الرحمن بن عوف فی الجنبہ و سعید بن ابی وقاص فی الجنبہ و سعید بن زید فی الجنبہ و ابو عبیدہ بن جراح
فی الجنبہ رواہ الترمذی و رواہ ابن ماجہ عن سعید بن زید و علی از وجوہ شہرت و اعتبار ابن وہ کس بہ بشارت جنت نیست
کہ در بشارت ایشان یک حدیث واقع شدہ با وجوہ دیگر کہ گفتہ اند و الا بشارت مخصوص و منحصر در ایشان نیست مگر
بذلک العلماء و اینچنانکہ است کہ برای آن تہنیت باید شد کہ ذکر خلفای اربعہ بہر جا کہ در احادیث واقع شدہ کلا و بعضا بہین
ترتیب شدہ و باین استیناسی بحدیب اہل سنت و جماعت حاصل می گردد و اما گمان آنکہ کہ او بیان تغییر ترتیب و ادوہ و موافق
اعتقاد خود آورده باشند فاشا و کلا ایشان باندک تغییر و تقدیم و تاخیر رعایت می کنند کہ تا شیری و سراسر ہی ندارد و مقصود بان
تفاوتی نمی پذیرد و اینچونکہ نوع کنندہ ثمان ہم چنانکہ بہت او امی نمایند تحقیق نہ بہت تاویل کلام کار مجتہد ان و فقہا ست
فتد بر ۲۰ و عن اس ان لنبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال ارجم امتی باہمی ابو بکر مہربان ترین است من باہست من کما طلف
ورفق و مہطت مردم را بجد امی خواند و پس اند ابو بکر است و شد ہم فی امر اللہ عمر و سخت ترین است در کار دین خدا کہ
بعنف و شدت و جدال امر معروف و نہی منکر می کند عمر است و بعد قوم حیا عثمان و راست و صحیح ترین ایشان از روے
حیا عثمان است صفت حیا عثمان رضی اللہ عنہ خصوصتی و اعتبار می بہت و حیا شنبہ علمی است از ایمان ظاہر اصدق بر آ
آن گفت کہ حیا گاہی بحکامیت شیری نیز می باشد اگر چه حکم شریع حق و درست نباشد اما حیا صادق و معتبر است کہ موافق
شریعت و مطابق حق باشد و از ضمن زید بن ثابت و عالم تر علم فرائض و موارث زید بن ثابت است کہ کاتب و صح
بود از اجلا اصحاب و جامع و کاتب قرآن بود در زمان ابو بکر و عثمان رضی اللہ عنہما و قرآنیم ابی بن کعب و خوانندہ تر قرآن را
و ماہر تر در تجوید قرآن ابی بن کعب است وی نیز کاتب وحی بود و اور اسید القرآنی گفتند و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
اوید اسید الانصار نام کرده و عمر رضی اللہ عنہ سید المسلمین گفت و چون سورہ طہ مکن الذین کفروا من اہل الکتاب نازل
شد آنحضرت فرمود کہ خدا امر کرده است کہ از ہر تو جو نام و تر شو نام گفت وی رضی اللہ عنہ آبا خدا امر نام برد گفت آنحضرت
نعم نام تو برد و تر نام تو خواند پس وی گریہ کرد و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز گریہ در آمد و اعلم بالجلال و الامام معاذ
بن جبل و داناترین است بجلال و حرام معاذ بن جبل است و وی رضی اللہ عنہ انصاری است و علی از ہیئت او تن کہ حاضر شد نہ تہنیت
و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اور اموات و اولیاد اللہ بن مسعود و قبیل جعفر بن ابی طالب و دستا و اور اہل و قاضی بین و
وی در ان نیت ہر ذہ سالہ بود و بطعون عموس از عالم رفت و گفت شد او نذر ابن حمت است از تو بر بندگان تو خداوند
معاذ و اہل و عیال اور الزان محروم نداری آوردہ اند کہ در وقت فتن از عالم بیگفتند کہ چند آنکہ خواہی لغت تو کہ میدانی کہ من ترا
و دست میدارم یا تیا ناگفت و اللہ اعلم و ابن مسعود گفت بود ہم ما کہ تشبہ میداویم معاذ را با برہم خلیل علیہ السلام در ضمنون از
آیت کان امہ فاما اللہ خلیفا و قومی میداو معاذ و در زمان آنحضرت و در زمان ابو بکر و چون بن رفت بیگفت عمر رضی اللہ عنہ خالی
گذشت معاذ اہل مدینہ را از فقہ و حاضر شد وی رضی اللہ عنہ پیر او مشاہد دیگر بود در وقت رحلت گفت صحاب خود را وقتیکہ

گفته اند که سید و چه چیز در گریه آورد تا گفتندی که بر علی که قطع میکرد و دعوت تو گفت و ای جان قائم اند ما روز قیامت بگویم
از هر که پشت در بکنند باطل را بر هر که پشت منقلب دوی رضی الله عنه بسیارست خارج از حد حصر و احصاء و کل امته این دو است
بزه الامه ابو عبیده بن اطراح و مر بر امت را این است و این است ابو عبیده بن اطراح است و در روایتی مر بر سید را
اینی است و این من ابو عبیده است و دوی رضی الله عنه قرشی است بهفت و هطه با آن حضرت و در هر من مالک حج میشود و حاضر شده
جمع مشاهیر امیراه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در روز بدر پد خود ز محبت خدا و رسول خدا گفته و ثابت ماند با آنحضرت روز
احد و پشید و و علقه منفر که در خساره مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم غلبه بود بدان خود پس افتاد از محبت زور
که کرده دندان دوی و دوی نیز در طاعون عمومی است از عالم در زمان عمر بن الخطاب و نماز کرد و بروی معاذ بن جبل دوی گفت
امیر المؤمنین عمر در روز موت خود اگر ابو عبیده بن جراح میبود می سپردم این کار را ابو می یعنی امر خلافت را با اختیار را بهت
مشاورت دوی تفویض می کردم و الله اعلم و راه احمد و الترمذی و قال بنی حدیث حسن صحیح و دوی عن عمر بن قتاده مر سلا
و روایت کرده شده است از معراج سید و سکون عین از فتاوه بطریق ارسال و فیه در حدیث معمر آمده است و اقتضا بهر
و قاضی ترویج کننده تزکی از بهت من علی است و لهذا عمر رضی الله عنه بی مشاورت و فتوای دوی رضی الله عنه حکمی نمود و اگر
حاضر نبود می توقف می کرد دوی گفت قضیه لا احسن لهما + و عن ابن بقیه قال کان علی ابی صلی الله علیه و آله و سلم یوم احد و کان
روایت از بنیر رضی الله عنه که گفت بود بر آنحضرت روز غزوه احد و وزره و این بحمت غایت شجاعت و قوت اقدام
دوی صلی الله علیه و آله و سلم بود بر حرب و بر که شجاع ترست و غذایه آورد او و کارزار بیشتر سلاح او و استعداد او برای جنگ
زیاده تر از آنچه معلوم می شود که استمال سلو و مباشرت اسباب منافات بتوکل بذور زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
سید المومنین بود و با وجود آن این چنین می کرد و تواند که امثال این امور برای تعلیم است می کرده باشد اما تحقیق آنست
که اینها ناشی از عبودیت محض امتثال امرت منفض الی الضمیر پس بر خاست آنحضرت و تشویق است بجانب شکی بزرگ که آنجا بود
تا برومی آید و شنید و آرام گیر و نایستیع است آنست از جهت کوششها که رسیده بود و فتوحات عظیمه پس شجاعت علی زیر آنحضرت با وجود
این جراتها و زحمات که داشت حتی استوی علی الضمیر تا آنکه بر آمد و در آنوقت آنحضرت بر صخره و این صخره در اصل جبل احد است معلوم و معروف
فسمت رسول الله شنیدیم غیر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول میگفت جب علی و جب کز انید علی را بی خود نیست اباین عمل
که محبت خدا و رسول خدا کرد و راه الترمذی + و عن جابر قال نظر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الی علی بن ابی طالب و الله جابقت غنی شهر
عنه نظر کرد و آنحضرت بجانب علی قال من جب ان نظیر الی ربی یعنی علی وجه الارض و قد قضی بحبه گفت آنحضرت کسی که دوست دارد که نظر
کند بسوی مردی که بر روی زمین و حال آنکه تحقیق مرده است و با منتظر مردان است یعنی اگر کسی خواهد که مرده را ببیند که بر روی
زمین میرود فلینظر الی هذا ایس علی که نظر کند بسوی این شجاعت بطایفه است رضی الله عنه و فی روایه و در روایتی ما این لفظ آمده است
که من سره ان نظیر الی ربی یعنی علی وجه الارض کسیکه شاد می گردد او را که نظر کند بسوی شید که میرود بر روی زمین فلینظر الی علی بن ابی طالب

پس باید که نظر کند بسوی طلحه بن عبید اللہ و تحقیق لفظ قضی نخبه آنست که نخب بنون و عامه ای و مجوده بمعنی نذر و موت و اصل
آید و در آیت کریمه من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا اللہ علیہ فممن من قضی نخبه و منهم من یظن بحدیثی تفسیر کرده اند یعنی از مسلمانان مردانی
که راست گردانیدند هر چه عهد بستند با خدا پس بعضی از ایشان او کردند و وفا نمودند نذری که بجان سپاری در راه خدا کرده بودند
یعنی مردان در راه خدا و بعضی اظهار آن دارند و در حدیث نیز حمل بر دو معنی درست است و ظاهر در ثانی است چنانکه در روایت
دیگر آمده شمیثی علی وجه الارض و بحقیقت این شارت است بموت اختیاری که حاصل می گردد در ایل سلوک و ارباب
قنار ایام و بموت غیر موت از عالم شهادت به تفریق و زود گرداننده ملکوت و آنچه باین جناب قدس می سجانه و
این نتیجه موت اختیاری است و سیدی کشیج علی متقی حجت اللہ علیه اسما الهیث می بدهد اینه ربلی عند فقد المرئی که در آنجا بیان موت
اختیاری و سبق آن کرده اند و حضرت شیخ عبد الوهاب متقی فرمودند که یکبار در مکة معظمه شهرت یافت که شیخ علی متقی وفات
یافتند مردم شنیدند این خبر و دیدند و بجا نفاذ شیخ رسیدند شیخ را دیدند تازه خرم سلامت نشسته پس بسیار آن فرمودند اگر یکی
آن عالم را دیده و احوال آن نشاء تو میمانا و دریافته بیاید و خبر دهد لاجرم تصدیق خبر او باید کرد و یاران ما باید که بدانند که ما را اتان
عالم بودند و آن عالم را دیده آمده ایم اکنون بسیاران هم توبه کنند و ما هم توبه می کنیم و لیکن در خلوت با گفتند که این خبر نشان
قبول کار و تمامی و زرشن است که در کسب موت اختیاری می کردیم رواه الترمذی + ۶ + و عثمان علی رضی اللہ عنہ قال سمعت
اذنی من فی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم یقول گفت علی مرتضی شنید گوش من از زبان آنحضرت که میگفت طلحه و الزبیر
جبارای فی الجبہ طلحه و زبیر و عسائیر من اند در بهشت رواه الترمذی و قال براهیث خریب + ۶ + و عثمان سعد بن ابی وقاص
ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم قال یومئذ یعنی یوم امدروایت است از سعد بن ابی وقاص که گفت آنحضرت یعنی بر سر
ومی در آن روز یعنی روز احد اللهم شهد و حقیقه خداوند اقوی و استوار گردان تیراندازی او را واجب دعوت و پناخ ده و قبول
کنج عامی او را مناسبت اجابت دعوت می ظاهر است که تعبیر از دعوت تیر کرده اند چنانکه گفته است به از بر کرانه نیز
و عامی کنم روان به و گو با اجابت دعای وی رضی اللہ عنہ اثری از مناسبت رضی و می بود که نخست در راه خدا
کرد رواه فی شرح السنه + ۶ + و عثمان ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم قال اللهم تجیب لسعد اذ دعاک و هم از سعد بن ابی وقاص
روایت است که آنحضرت گفت و دعا کردند قبول و پذیرا کن هر سعد را وقتی که دعا کند ترا رواه الترمذی + ۶ + و عثمان علی رضی اللہ عنہ
قال ما جمیع رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اباه و امره الا سعد گفت علی مرتضی رضی اللہ عنہ جمع نکرد آنحضرت پدر و مادر خود را برای هیچ کسی
مگر برای سعد قال یومئذ گفت آنحضرت هر که در روز احد از من فداک ابی و امی تیراندازند از فدای تو باد پدر و مادر من و قال له ارم
الغلام الطرور و گفت آنحضرت هر که در تیر منید از ای کودک تو انا و جزو نسیج عا ممل و زای مفتوحه و او شد دور او از بسکون
زای تخفیف و او نیز آمده فی اصرار خرد و کودک سبیده و زورمند شده و جزیره یعنی پشت خرد از زمین نیز آمده و بود وی رضی اللہ
عنہ جوان گردیست سلام آورد و دست ابی بکر صدیق و بود دوران وقت بعد ساله رواه الترمذی + ۶ + و عثمان جابر قال اقبل

دومی از آن دو کس بود که زود بپشت و مصواب پشت که مراد سوم مردان بلکه مردان احرام است و در استیجاب گفته که دومی بفرمود بگفت
 کس است مراد بدان عامتر از مردوزن و آزاد و بنده است و ما سلم احد الانی ایوم الذی آتت فیه و سلام نیاورد هیچ کی بگوید روزی که
 که سلام آورد من در آن روز گفته اند که هیچ کی درین کلام علی و غیر آنست یعنی یا فیه نشد سلام از هیچ کی بگوید روزی که سلام
 آورد من در آن روز که در آن روز سلمانی یافته شد که منم و لقد کثرت سبته ابام و الی التلت الاسلام و تحقیق و رنگ کردم من
 روز و حال پشت که من سب یک سلمانیان بودم یعنی سلام آورد من بعد از دو کس بعد از آن بگفت روز گذشت که کسی در آن پشت

روز سلام نیاورد و بعد از بگفت روز سلام آورد هر که آورد این چنین تفسیر کرده است این حدیث را طیبی فافهم رواه البخاری
 +۳+ و عن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان یقول لعشائه روایت می کند عائشه که آنحضرت می گفت مر زمان خود را

امر کن مایه منی من بعدی بدستی که کار شما و حال شما از غیب تیر نیست که در اندیشه می اندازد مرا بعد از من که حال شما چه خواهد شد و
 مردم شما چه خواهد بود که در تکفل و تصدی مهمات همیشه شما خواهد شد و توفیق بدان خواهد یافت و من نصیر علیکم الا
 الصابرون بعد یقون صبر نخواهند کرد و بر شما و فقدا احوال شما اگر آنهایی که کامل اند و صبر و صبرجوی و عادت ایشان است و کامل
 اند و صدق معامله و او امی حقوق قالت عائشه یعنی تصدیق گفت عائشه مراد می دارد آنحضرت ازین صابران و صدیقان

صدوقه و بنندگان و خیر کنندگان را زیرا که سوق کلام از بنی نقات ایشانست ثم قالت عائشه لابی سلمة بن عبد الرحمن سیر
 گفت عائشه صدیقه از برای شکر گذاری و اظهار است واری عبد الرحمن بن عوف پس روی که ابو سلمه است و از کبار تابعین

است سقی الله اباک من سلسبیل الجنة نبوت خدا می تعالی پر تر از شیشه که در شبست ست و سلسبیل نام شیشه است و شبست
 و در قاموس گفته سلسبیل نمر حبت و شیشه نبت و سلسبیل الجنة نیز روایت می شود یعنی آب سرو قلاب روش و خوش که بگوید روان
 و فرود شود و سلسبیل الجنة نیز می سلسبیل سلسبیل الجنة نیز آمده بمعنی شراب بار و بعضی گفته اند خالص صافی از جنس خاشاک و شکر
 و طبعی گفته که با سلسبیل زیاده شد تا کلمه خامی گشت و ولالت در غایت سلاست کرد و قدر و کان ابن عوف قد تصدق علی

اهمات المؤمنین و بود عبد الرحمن بن عوف که تحقیق تصدق کرده بود بر سادات آنحضرت بحدیقه بیست بار بیدین لفظا بباغی که در نوشته
 شد به جمل برابر و نیاورد و الله اعلم رواه الترمذی +۳+ و عن ام سلمة قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

یقول لا زواج بگفت ام سلمه شنیدم آنحضرت را که می گفت برای زنان خود آن الذی کثیر علیکم یعنی بود صادق البار
 بدستی آن کس که بد بشمار بگفتمای بست خود و نشتر کند بر شما اموال بعد از من اوست صادق نیکو کار اللهم اسق عبد الرحمن

بن عوف من سلسبیل الجنة خداوند انبوشان عبد الرحمن بن عوف را از شیشه بهشت خطاب گشت که این کلام ام سلمه باشد
 چنانکه در حدیث سابق از عائشه مذکور شد و بعضی گفته اند که این کلام آن حضرت است زیرا که وی صلی الله علیه و آله و سلم در آنست بود

که از وی رضی الله عنه آسانی بانواع مطهره بوجود خواهد آمد و درین معجزه آنحضرت است رواه احمد +۳+ و عن خدیجه قال جاء اهل کربلا
 الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت از خدیجه بن ابی طالب که از کبار صحابه و صاحب سر رسول الله بود و گفت آمدند

بگفت

اهل بصران شیخ نون و سکون جمیع نام موعود است بین که در سال و هجرت شد و در نماز گفته موعود میان حجاز و شام بسوی آنحضرت
 افتاد و این گفتند یا رسول الله! اینها بر ما فرست بسوی ما و ما را فرست بسوی اینها که در حق ما بیایند رضی نباشد سال
 لا یفتن الیکم رجلاً انما حق امین فرمود آنحضرت بر آینه می فرست بسوی شما مردی امین ثابت در امانت فاستشرف لهما الناس
 پس نگران شدند و منتظر گشتند بجهت این کلمه یا برای این امانت و امانت مردی تا که امر کلی را اختیار کنند و که امر کلی را
 مشرف و ممتاز کرد و وقال و گفت خدیجه فبیعت ابابعدیه بن ابی سراح پس فرستاد آنحضرت بآیینی بران قوم ابوبعدیه بن ابی سراح
 متفق علیه + و عثمان علی رضی الله عنه قال قبل گفت امیر المؤمنین علی گفته شد با آنحضرت یا رسول الله! من تو را بعد از
 امیر گردانم مگر خود بعد از تو قال ان تو مروا ابابکر سجده امین از ابدانی دنیا گفت آنحضرت اگر امیری گردانید ابوبکر را
 می یابید او را امانت دارد و حقوق دین عزیزت نگنجد و در دنیا را عبادانی الاخرة را غیب در کار آخرت و ان تو مروا عمر سجده
 تو را امینا لا یخاف فی الله لو دنا منکم و اگر امیری سازید عمر را امینا بید او را توانا و محکم و امانت دار که نمی ترسد در اجرا
 احکام دین خدا امانت صح ملامت کننده را و ان تو مروا علیا و الیهم فاعلمین و اگر امیری سازید علی را او نمی دوام نمی بیند شمارا
 کننده از آنجا که با او میاید او را راه راست نمایند راه راست یا بنده یا خدایکم که اسرار استقیم می گیرد و می برد
 شمارا راه راست درین حدیث و دلیل است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تنصیف نقیبین نکرده بر خلافت هیچ کس و ظاهر
 آن می نماید که مراد با امیر بعد از آنحضرت بیو سله باشد و درین حدیث ذکر عثمان کنی الله عنه نیست و بعضی گفته اند که شاید
 آنحضرت ذکر کرده و او را می بینان کرده باشد و الله اعلم و او احمد + و عثمانه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و
 سلم رحم الله ابابکر زوجی نبیته رحمت کند خدای تعالی ابوبکر را که نکاح کرده و او مرا خوشتر خورد او تحملی الهی و ابرهه و بر پشت
 و سوار کرد مرا بر ناقه و مرا فقت کرده آورد بسوی و در سحرت آورده اند که ابوبکر صدیق رضی الله عنه دو ناقه پرورده و طیار
 کرده داشته بود که تاکی از سحرت شود پس یک ناقه نزد آنحضرت آورده گفت یا رسول الله! این را اختیار کن و سوار
 شو فرمود و سوار شو مگر آنکه بفروشی بدست من و بی آن اختیار نکند بنی شیبه در سحرت هم سحر بد و فرض کرد و صحیحی فی الهما
 و صحبت و شیت مراد غار و عشق بلال من ماله و از او کرد بلال را از مال خود منی در خدمت من گذشت یا اصل خریدن بلال با آن
 قوت و کمال ایمان نبی است و اصل با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رحم الله عمر لیقول الحق و انکان قرا حجت کند خدای تعالی
 عمر را می گوید حق اگر چنین باشد ترک الحق و ماله من صدیق گذارنده است عمر را حق گوئی و حال نکند نیست مراد از حق دوستی
 از آنهایی که دوستی ایشان برای مراعات و دین است باشد رحم الله عثمان یسبحی منه الملائکه رحمت کند خدای تعالی عثمان را
 شرم می دارند از وی فرشتگان رحم الله علیا حجت کند خدای تعالی علی را اللهم اور الحق موحیت و ارشد او خدا
 بگردان حق را با علی بهما سجا و بهما سجا نب که بگرد علی و این موافق حدیثی دیگر است که سیوطی در جمع الجوامع آورده که القرآن
 مع علی و علی مع القرآن مع الترفی و قال هذا حدیث غریب + باب مناقب اهل بیت است

وحسین را رضی الله عنهما جمعین و ذکر کرد ابراهیم ابن رسول شہد را از بدین عارثه و سپر او ساسم بن زید را نیز ذکر تقریباً و شرط او را
از جهت کمال محبت و عنایت آن سرور با ایشان یا از جهت احوال ایشان در اہل بیت و ذکر نکرد از آن مسطرہ را و عقد کرد
برای ایشان بانی علاحدہ یا از جهت استبداد و استقلال ایشان بمقابله مخصوصہ یا بسبب عدم احوال ایشان در اہل بیت بنا بر
رعایت تعارف اطلاق جہاد بود و اللہ اعلم **الفصل الاول** عن سعد بن ابی وقاص قال لما نزلت ہذہ الآیۃ گفت سعد
وقتی کہ فرود آمدن آیت نوح ابناء و ابناء کم و عار رسول شہد خواندیم غیر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم علیا و فاطمہ و حسن و حسین فقال لہم
بنو لاء اہل بیتی پس گفت آنحضرت خداوند اینها اند اہل بیت من رواہ سلم بدانکہ این آیت را آیت مبارکہ می گویند و بمن بمعنی لعنت
کردنت و مبارکہ بضم و فتح بمعنی لعنت مبارکہ لعنت کردن یکدیگر او دعا کردن بدان اہل بیت بعد از آن اطلاق کرد و شہد
بر سر دعائی کہ کوشش کرده شود در آن و عادت عرب بود کہ چون قومی میان خود اختلاف می نمودند و مذہب یکدیگر می کردند
و عظیم می کردند بیرون می آمدند و لعنت می کردند یکدیگر او می گفتند لعنتہ اللہ علی الجاہل و الظالم و آنحضرت را امر شد از در گاہ غوث
کہ مبارکہ کند بانصاری و این آیت فرود آمد پس حاجک فدیہ من بعد جہادک من لعنک کسی کہ محبت کند ترا پس از آنچه آمد بہت ترا
از علم و شہرت نقل تمامو اندر ابناء و ابناء کم پس بگو بسیار بخوانیم ما سپران خود را و بخوانید شما سپران خود را و نسا و نسا کم
و بخوانیم ما زمان ما را و زمان شما را و نسا و نسا کم و خوانیم خود و شما را و نسا و نسا کم و خوانیم خود و شما را و نسا و نسا کم
پس بگو بخوانیم لعنت خدا را بر ہر کہ دروغ گوست ما یا شما پس بر آمد رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در حالی کہ در کنار خود
گرفت حسن و حسین را کہ خرد بودند در آن زمان و فاطمہ پس آنحضرت و علی پس فاطمہ بجان شہد این چہ وقت و یہ کیسانند ارباب
این وقت و امر کردن آنحضرت با ایشان کہ چون من دعا کنم شما این گویند و چون میخوانی ترا یا ان ہتیار او گشت با قوم خود
و ای بر شما من می بخیم این رویہا را کہ اگر از خدا درخواست کنند کہ گوید از جای بر کند برمی کند تا چہ انوار تجلی در آن وقت بر سر
ایشان تافتہ بود کہ کافری گمانہ از او ریافت و از جای رفت مومن بحب یگانہ را کہ بان نور شہادت جہ حال ہست و مومن با حق
پس گفت این ترسا زہار مبارکہ کنید با ایشان و اگر نہ ہلاک می شوید و از جہ برکنندہ می شوید پس نغمہ و خیر انقیاد آوردند و
و خیر قبول کردند و چون مناسبت معنوی در درون نہ شستند مسلمان نشدند بعیت مجرہ از ہر قول دشمن است بہ ہوس
جنسیت بی دل بردن است بہ فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اگر مبارکہ می کردند ایشان سخ کہ وہی شدند و وہ
و خنازیر و آتش ہی شد بر ایشان تمام راوی و از جہ برکنندہ می شدند و می سوختند تا بر بندگان برد عثمان و عن
مانستہ قالت نرج لہنی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم غذاة گفت عائشہ رضی اللہ عنہا بیرون آمد آنحضرت در یکسایہ را در وی و علیہ
مرطوب و صال آنکہ بر آنحضرت گلجی بود کہ در زمینی کوشہا بود من شمر سو و از وی سیاہ و کثیر سیہ و سکون بر ایلم از صوف باختر کہ
بر میان بندند و مرعل بضم می و فتح حاد نما شد دہہ آنکہ در وی نقش با لانا باشد و بعضی چہ نیز رو است کرد و اند معنی آنکہ
در آن نقش مرعل یعنی دگ آہنی باشد و اما تفسیر او بہ نقش مردان خطاست مگر آنکہ پیش از آنکہ مرصا و بر بہت فجاد بلتین کار

کتاب فہم بنیاد بنیاد است ای ہر ضعیف

پس امد امام حسن فاو علیہ السلام در آورد آنحضرت اور ائمہ جاہلین سیر آمد امام حسین قدصلی علیہ السلام در آمد حسین با حسن عمر جہاد
فاطمہ سیر آمد فاطمہ فاو علیہ السلام در آورد آنحضرت فاطمہ را ائمہ جاہلین سیر آمد علی فاو علیہ السلام در آورد اور ائمہ قال انما یوحی

لینذیب عنکم الحسن اہل البیت یطہرکم تطہیراً ینجوہم خدا ہی تعالیٰ مگر آنکہ دور در انداز شما پدید می گنایان را ای اہل بیت نبوت
و پاک گردانند شما را پاک گردانیدن رواہ سلم ۳۲ + و عن البر اقال لما توفی ابراہیم قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان

لہ رمضان فی الجنۃ گفت بر این عازب کہ صحابی مشہورست ہنگامیکہ وفات یافت ابراہیم سپر آنحضرت کہ از مار کوی قطبیدہ بود
و از احوال آن در باب کسوف مجلی گذشتہ است گفت آنحضرت بدستی مرا و را تیر و بندہ ہست و در بہشت یعنی اوی را

در بہشت در آورده اند و شیر و بندہ را برومی گماشتہ و وی رضی اللہ عنہ در مدت رضاع از عالم رفتہ بود بعضی تاویل کرده اند تمام
رضاع را تمام گردانیدن حق تعالی لذت جنت و نعیم مراد اگر گویا کہ جای رضاع است و اللہ اعلم بحقیقۃ الحال و مرصع بصر نعیم

و کسر ضما و مجربہ است یعنی شیر و بندہ و نتیجہ ہر دو نیز روایت است یعنی شیر دادن و بعضی از قوم صوفیہ قدس اللہ اہم اہم باین
حدیث اشارتی بہ ترقی بعد الموت یا فتمتہ اند و این مسئلہ مختلف نمیدہست و در محل خود در وی حکم کردہ ایم و مختار زردان در روشن

ثبوت نیست و اللہ اعلم رواہ البخاری ۲۰ + و عن عائشہ قالت کنا ازواج لنبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عندہ گفت عائشہ
بودیم کہ ازواج پیغمبریم نزد آنحضرت فاقبلت فاطمہ بیس روی آورد فاطمہ رضی اللہ عنہا ما تخفی شئی ما بکسر نعیم من شئی رسول اللہ

پہمان نبود و نشان نبوتیت روشن و رفتار فاطمہ از روشن و رفتار پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم برابر کہ وی رضی اللہ عنہا
مشابہ بود بہت و ولایت و راہ و روش با آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و در روایات آمدہ است کہ چون وی رضی اللہ عنہا

نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم می آمد پس می ایستاد و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بوس می داد و او را چون
آنحضرت نزد وی می آمد وی نیز بچپن می کرد و فلما را با قال پس ہنگامی کہ دید آنحضرت فاطمہ را گفت مرحبا بابنتی فرانی و

کشا و با و بہترین ثم جلسما پسر نشانہ آنحضرت فاطمہ را ائمہ سارہا پسر سخنی گفت با وی پنهانی نسبت بجا شدید ایس بگفت
فاطمہ گریستن سخت فلما را ہی خزنہا سارہا التانیہ پس ہر گاہ کہ دید آنحضرت اند و بگین فاطمہ را سخنی گفت با وی پنهانی دووم

بار فاو ہی الفحاک پس ناگاہ فاطمہ سے خند و این در ابام مرض نبوت یا قریب آن ایام بود فلما قام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
برخواست پیغمبر خدا از آن مجلس صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سالتہا عما سارک پس می گوید عائشہ پرسیدم من فاطمہ را او گفتہ

چہ چیز سخنی پنهانی گفت آنحضرت با تو قالت گفت فاطمہ ما کنت لاشی علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سرہ سہیم
من کہ بر آگندہ و آشکارا گوز ائمہ بر آنحضرت سر اورا افشا پر آگندہ گردانیدن خبر و درینجا استجاب اخفامی ہزار کبار و

اجباب است از اعیان و ہمین است ستم و کرتان مریدان ہزار نشانہ از اہل توفی قلت فرمت علیک بمالی علیک
سن اہل پس چون وفات یافت آنحضرت گفت من نیسے بہ فاطمہ سو گند می خورم بر تو بہ چیزی کہ مراست بر تو از حق صحبت

و حکمت ماوری لما اخبرتے نیکد از مر ترا مگر آنکہ خبر دہے تو مرا قالت اما الان قمت فاطمہ اما اکنون کہ آنحضرت از عالم
رفتہ است

رفت پس آری می گویم امام حسین ساری فی الامر الاول اما هنگامی که پنهانی گفت مراد بار اول فانه اجر لی ان جبرئیل کان یعارضه
 القرآن پس بدستی که آنحضرت خبر داد مرا که جبرئیل بود که مقابل می کرد مرا قرآن را و میخواند با من قرآنی بطریق معارضت چنانکه ما طفلان
 با یکدیگر میخواندیم کل ستمه هر سال یکبار و آن در رمضان میبود و آنه عارضی به العوام متین و بدستی جبرئیل معارضه کرد و مرا قرآن
 ارسال و بار اول آری الاجل الاقرب و گمان نمی برم من مدت حیات را اگر آنکه نزدیک آمد است سپری شدن آن زیرا که
 معارضه دو بار بخلقت معتاد شعری بصیبت حفظ القرآن و حفظ احکام اوست تا کامل شود امر دین و تمام کرد و نوشت فالتقی لیه
 پس تقوی کن و پرین کن ای فاطمه از خیر و اصبر می و صبر کن فالی نعم السلف انما کذب بدستی من نگویش و زنده ام من
 برای تو سلف پدران و قرابتان در گذشته بیکیست پس چون آنحضرت خبر فات خود داد بگفته فلما رای خبری سائلی الثانیة
 پس هنگامی که دید آنحضرت تا شکیهایی مرا پنهانی گفت مراد دیگر قال یا فاطمة الا ترغین ان تكون سیده نساء اهل البیت گفت حضرت
 ای فاطمه ای شتی که باشی تو بهترین زنان از میان زنان بهشت اوستار العالمین باگفت سیده نساء العالمین یعنی دل تنگ است
 و از خدا رضی و شاکر باش که ترا این مرتبه داده است و فی روایة و در روایتی اینچنین آمده که گفت فاطمه فسارنی فاجبرنی انه
 یقبض منی و حبه بیکیست پس سخن پنهانی گفت آنحضرت مرا پس خبر داد مرا که وی قبض کرده می شود درین در دوی که دار و پس
 گویم من هم ساری فاجبرنی الی اول اهل بیته تبو صحتک پسر نهانی گفت مرا پس خبر داد که من شش تین اهل بیت اویم که در پی
 میروم و از منی بعد از وی زود از عالم میروم من پس خندیدم من و ابوبه تخفیف است و به تشدید نیز روایت است متفق علیه بر آنکه
 این حدیث دلالت دارد بر فضل فاطمه بر تمام نساء مومنات حتی از مرجم آسید و خدیجه و عائشه همچنین گفته است سیوطی و در بعضی احادیث
 مرجم ثبت عمران را از عموم نساء که زبیر رضی الله عنهما را بر ایشان تفضیل داده است متنا کرده است و در حدیث دیگر آنکه مثل فاطمه درین است
 مثل مرجم است در قوم خود یعنی فاضله از غیر خود و تواند که اختلاف این اخبار بجهت تدرج اطلاع آنحضرت بود صلی الله علیه و آله
 و سلم بر فضیلت سیده بوحی و اعلام پروردگار تا آخر عموم فضل وی بر تمام نساء عالم ثابت شد و الله اعلم و بعضی از علماء مالیه بر فضل
 نهند بر فاطمه از جهت آنکه عائشه با پیغمبر در بهشت باشد و فاطمه با علی و اولاد به مقام و مکان پیغمبر اعلی و شرف از مقام علی است و دیگر
 در احادیث واقع شده است که آنحضرت با فاطمه خطاب کرد که من و تو و علی و حسن حسین در یک مکان و یک مقام خواهیم بود و
 نیز می گویند عائشه مجتهده بود و در زمان خلفای اربعه فتوی می داد و اجتهاد می کرد و سیوطی در فتاوی می گوید و زبیر سید سید
 است صحیحند سب آنکه فاطمه رضی الله عنها افضل است از عائشه رضی الله عنها و بعضی سبوات رفتند و بعضی بر توقیف مانده و بعضی
 از خفیه و بعضی شانهی توقیف مائل ترند و چون مالک را از آن پرسیدند گفت فاطمه بضمه من یعنی فاطمه گوشت پاره پیغمبر و اولاد افضل است
 بضمه من پس اول شهید صلی الله علیه و آله و سلم آمد فضیلت نمی نمودن بر دیگر پاره پیغمبر هیچ کس او امام سبکی فرموده است که آنچه مختار
 و دین ماست آنست که فاطمه افضل است بعد از وی مادرش خدیجه بعد از آن عائشه رضی الله عنهن سبین و در خدیجه و عائشه نیز
 اختلاف دارند و حق آنست که حنیات نمکند اند و بعضی فضیلت بمعنی کثرت ثواب دارند که علی اعتبار کرده اند و سبک

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند خداوند ابروئی من دوست میدارم اور پسین دوست دار تو اور آنچه اول الفجر نهد و کسرا و نم باست و
ثانی بفتح بجز و فتح با متفق علیه ۹۱ + و سخن ابی بیره قال خرجت مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی طائفۃ من لہما رکعت
ابو بیره بیرون آمدم همراه آنحضرت در باره از روز جمعی اتی خیار فاطمہ تا آمد آنحضرت خانه فاطمہ را و خیار کبیر خا عجبہ و بموجوده شمیرہ و مرأ
از نجابت است و در بعضی نسخ با صحیح جناب بحکم و نون بمعنی هستانه و سخن خانه آمده و ظاهر نسبت که این کیفیت است که ا
تا او بود فقال انکم لکرم لکم لیس گفت آنحضرت ای اینچا کودکی است مگر گفت یعنی حسامی خواهد آنحضرت بلکع امام حسن را
رضی اللہ عنہم و در او گفت آیا آن کودکی اینجا است و لکع لضم لام و فتح کاف بچند معنی می آید یکی ازان معانی منفر است
اینجا از معنی مراد است فلکع لیس ان جبار لیس رنگ نکند آنحضرت تا آن کودک آمد و در رسید و سعی در حالی که می دو و چنانکه
عادت طفلان است حتی متفق کل و احد منما صائبه تا آنکه دست در گردن یکدیگر افکند هر یکی ازان دو معنی آنحضرت و امام حسن
صاحبش از معنی هر دو بیک دیگر چسبیدند فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اللهم انی اجد خداوند ا
بدرستی من دوست می دارم اور آنچه پس دوست دار تو اور او احب من کجیہ و دوست دار کسی را که دوست میدارد
اور اللهم ارزقنا متفق علیه ۱۰۱ + و سخن ابی بکر بفتح با و سکون کاف در آخر تا صحابی مشهور است نام او بفتح بضم نون و فتح
فابن الماریث ثقفی است و احوال او مکر نوشته شده است قال راہت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی لہم لکعت و یوم
آنحضرت را بر بنبر و الحسن بن علی الی عنبیہ و حسن بن علی رضی اللہ عنہم در پہلوی آنحضرت بود و هو یقبل علی الیاس مره و علیہ انحر
و حال آنکه آنحضرت روی می آرد بر مردم یکبار و حسن بن علی بار دیگر یعنی گاهی بجانب مردم می نگرد برای و عطف و نصیحت و گاہ
بجانب می آرد و می شنفت و محبت و یقول ان ابنی ہذا ستیرومی گوید آنحضرت بدرستی این پسر من سید است گفته اند سیدانگہ
فما لک بہ قوم خود را درینک و بعضی گفته اند سیدانگہ غالب نیاید بروی غضب وی یعنی حلیم و اطلاق سید بر معانی بسیار آمده
برنی و اک و شریف و فاضل و کریم و علیم و متحل نیز ای قوم و برین مقدم و عمل آمدن صلح بین نخستین مسلمین و امید است
که خدا صلح در سبب وی میان دو جگانه بزرگ از مسلمانان اجبار است از آنحضرت از تفرق مسلمانان بدو فرقه فرقه با حسن و
و فرقه با معاویہ و امام حسن استی بود و بجا است زیرا که شش ماه باقی مانده بود از سی سال که آنحضرت خبر داده بود و قبول خود که املات
بعد از آنست و در دست برست جد خود اورا بران داشت که ترک ملک دنیا کرد و در غربت و در ملک آنجہان بنمود
روایت کرده اند که گفت نمی خواهم که یک قطره خون از دست محمد ریخته شود و این حدیث ولالت دار و بر آنکہ بر و فرقه برست
اسلام اند با وجودیکہ یکی از بزرگ بود و اول سنت و جماعت را صلح امام حسن رضی اللہ عنہ و دلیل است بر صحت امارت معاویہ
۱۰۱ + البخاری ۱۱۰ + و سخن عبد الرحمن بن ابی نعم بضم نون و سکون عین مملتا یعنی زاهد عابد فاضل نفع است از عباد و کوفہ
بود و همیشه بر کسنگی مبارک بود و حجاج اورا گرفت و در خانه تار باب در آورد و در دست و بعد از یازده روز بر آورد تا ناکشند و اگر
مردی باشد و فرس کند و بداند استاد و نماز می کند پس سر او و گفت بر و هر جا کہ خواهی قال سمعت عبد اللہ بن عمر سألہ رجل

عن الخیر گفت شنیدم این خبر را و حال آنکه سوال کرده بود اورا مروی یعنی از اهل عراق از علم محمد بن صالح سببه لیسئل الذی باب
گفت شعبه که راوی این حدیث است از عبد الرحمن گمان می برم که پرسید از علم محمد بن صالح یعنی اگر محمد بن صالح بر آید
جزای آن چیست و چه لازم می آید روی دم یا صدقه یا بیع چیز لازم نمی آید قال اهل العراق لیسألونی عن الذی باب گفت
ابن عمر اهل عراق می پرسند مراد از جزای کشتن کس و قتل او اینست رسول الله و تحقیق کشته اند پس در خبر پیشتر خدا را
علیه و آله و سلم یعنی امام حسین را و قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم چهار سجانی من الدنیا فی
نون و تشدید یا گفتو حدیث حسین و در بیان من انداز و نیا و ریجان یعنی رحمت و راحت و زرق آید و ولد را
تیر ریجان باین معنی گویند و معنی گیاه خوشبو و باین معنی نیز تشبیه با اطلاق بر ولد می توان کرد ریجان نامی و ریجان
در سجانی کبر نون و سکون باین روایت است و طبعی گفته که موقع لفظ من الدنیا مثل قول او است من دنیا کم در حدیث
عصب الی من دنیا کم رواه البخاری ۱۲۰۰ و عن انس قال لم یکن احد شیدا بالنبی صلی الله علیه و آله و سلم من الحسن
بن علی گفت انس خود هیچ کی مانند تر با حضرت از حسن بن علی و قال فی حسین یعنی کان شیخهم رسول الله و کلت انس
در امام حسین نیز بود و شباهت ترین مردم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی نسبت به مردم دیگر خیر حسن و در فضل ثانی از حدیث
رضی الله عنه بیاید که شباهت تر بود از حسین تا سر او و حسین پایا کن ترازان رواه البخاری ۱۳۰۰ و عن ابن عباس
قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم الی صدره فقال اللهم علمه لک گفت ابن عباس فرام آورده بودست مرا آنحضرت نسبت به
خود پس گفت خداوند او را تعلیم کن او را علم و حکمت و معرفت حقائق و اشیا و عمل بد آنچه سزاوارست و بعضی گفته حکمت دست
کرداری و راست گفتاری و فی روایه علمه لک کتاب تعلیم کن او را کتاب الله که شامل تمام علم و حکمت است رواه البخاری
۱۴۰۰ و عن ابن عباس صلی الله علیه و آله و سلم دخل الخلاء و هم از ابن عباس است که آنحضرت در آمد متوکلنا و فی اصرار خلاء
آب دست بجای فوضت که وضو پس نهادم من برای آنحضرت آب وضو وضو بفتح و او آب وضو و این در شبی بوده است
که ابن عباس در خانه خاله خود میبویند که از زواج مطهره بوده است بی توت کرده بود و آنحضرت تجمیر بجاست و ابن عباس نیز
بود چنانکه در باب تسلیم دلیل گذشت فلما خرج قال من وضع ید ایهن چون بر آمد آن حضرت از وضو گفت که نهاده است
این آب را فاجبر پس خبر داده شد یعنی گفتند مردم خانه که ابن عباس نهاده است فقال اللهم فقهه فی الدین پس دعا کرد
آنحضرت و گفت خداوند او را آنگردان او را در دین این علم و فضل و دانائی ابن عباس زانجا بوده است که بیک شد
که آنحضرت را کرد باین عطا مشورت شد خدمت باید کرد که در آن ز خدمت بجای بیست و شوق علیه ۱۵۰۰ و عن ابن عباس
بن زید عن ابی صلی الله علیه و آله و سلم کان یاخذہ و الحسن یقول اللهم تمهما فانی اجمار و ایت می کند امام بن زید از
آنحضرت که آنحضرت می گرفت او را امام حسن را ایس می گفت خداوند او دست در این دور ازیر که هر رسته
که من دوست می دارم ایشان را از زمین حار شمولای آنحضرت و توشیحای او بود و سله سپر او آنحضرت بعد از دست

عنه خود بر عیالیه و سالت ای الناس کان حسب الی رسول الله پس پیغمبر من کدام از او میان بود و محبوب تر بسوی پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه گفت عائشه فاطمه را محبوب ترین مردم بود نزد آن حضرت فقیل من الرجال پس رسیدند
از عائشه از مردان که اسم محبوبتر بود و فاطمه زوجه را گفت عائشه از مرد محبوبتر شوی فاطمه که علی مرتضی است رضی الله عندهم
و همچنین بحسب انصاف عائشه صد رقیه و صدق او باید دید که چه گفت و جامی آن بود که می گفت من و پدر من و دو دوست
که اگر از حضرت فاطمه زهرا می رسیدند می گفت که عائشه و پدرش بر خلاف زعم اهل ذریع و تعصب که ایشان را بیگانه
مخالف و معاند خیال کنند و عائشه را شامها با وجود فرق میان محبت و فضیلت فخر بر رواه الترمذی + + و عن عبد المطلب
بن ربیع بن قریظ را پسر ربیع بن عمارش بن عبد المطلب بن هاشم قرشی هاشمی ابن عم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صاحب
جامع الاصول و او در صحابه ذکر کرده و گفت وی مرده بود در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در کاشف گفته که کسی
شامی نخست ساکن مدینه بود بعد از آن بشام رفت و به آنجا وفات یافت در سنه اثنین و ستین روایت می کند از
صلی الله علیه و آله و سلم از علی رضی الله عنه ان لعباس بن علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منقبس روایت می کند عبد المطلب
بن ربیع که عباس عم آنحضرت در آن بر آنحضرت در حالی که در غصب در آورده شده است عباس یعنی کسی او را در غصب آورده
و کاری کرده یا حرفی گفته که موجب غصب عباس شده و انا عنده و من نزد آنحضرت بودم فقال ما غضبک پس گفت آنحضرت خطا
بعباس کرده چه چیز و غضب در آورده و فقال گفت عباس با رسول الله بالنسب و القربی چه حال است ما او را قریش را
از اطلاق ابنتیم تلاقوا بوجه مشبهه وقتی که ملاقات کنند قریش میان خود ملاقات کنند بر بهیامی ترو تازه و مشبهه بنفسم
و سکون موده و فتح شین هم مخففه از شین یعنی ملاقات به معنی تازه دلی و کشاد روی و روایت کرده شده است سفر
بضم سیم و سکون مملو و کسر فا از هفا یعنی روشنی و اذا القونا القونا بغیر ذلک و چون پیش آید ما را که بنی هاشم و بنی
عبد المطلب پیش آید بغیر آن صفت و حال یعنی بی شکر و عداقت فغضب رسول الله پس و غضب آید پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم حتی احر وجهه تا آنکه سرخ گشت روی آنحضرت ثم قال و الذی نفس بیده لا یدخل قلب الرجل الا یان حتی یجزم
شد و رسول الله گفت آنحضرت بخدا سوگند در نیاید دل هیچ مردی را ایمان تا آنکه دوست دارد شمارا برای محبت خدا
و رسول وی ثم قال ایها الناس من اذی علی فقد اذی انی پس گفت آنحضرت آگاه باشید ای مردم کسی که آزار کند عم
مرا پس تحقیق آزار کرد مرا فاما عم الرجل منو ابیه زیرا که نیست عم مردی که مثل پدر او و عمه و کسب و سکون نون یکی از چند
شده و خست که هم از یک بیج باشند و بر او پدر صنوا ان تشبه و صنوا ان باصم جماعت و بعضی مخصوص بدرخت خرما دارند
رواه الترمذی و فی الصباغ عن المطلب یعنی بجای عبد المطلب بن ربیع گفته و صحیح عبد المطلب است
+ + و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم العباس منی و انا منه گفت ابن عباس گفت
آنحضرت عباس از من است و من از عباسم کنایت است از اتحاد و یگانگی و محبت و گفته اند که آنحضرت اصل است باعباس

شرف و فضل و نبوت و عباس اصل است از جهت نسب عمومی و ظاهر است که این عبارت کنایت است از اتحاد و محبت و
 اخلاص چنانکه با سیر المؤمنین علی فرمود انا منک و انت منی روایه الترمذی ۱۰۰ و عیسیٰ قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و
 سلم للعباس اذ کان عندہ الاثنین فاتی انت و ولدک و هم از ابن عباس است که گفت گفت آنحضرت مر عباس اوقتی که باشد
 باید او روز و شب بنیاید و اولاد تو و ولد بر فرد و جمع هر دو اطلاق یابد و تواند که مراد اولاد ابن عباس باشد و اول او فقی است بنوی
 وی و عندنا سوره شتی او و کلم تا آنکه دعا کنیم مر شمار او در بعضی نسخ هم بجای کلم بدعوتی شمسک الله بها و ولدک بدعائی که سوره
 گرداند ترا خدای تعالی بان دعا و اولاد ترا خدای تعالی بنامه پس باید او کرد و عباس آنند نزد آنحضرت و آمدیم با براه وی و ایستاد
 کسار و پوشانید آنحضرت ما را لگیم خود را اشارت بانکه ایشان خاصه آنحضرت و عیسیا یک خوانند که یک کسار ایشان را
 شامل است و بانکه بسط کند خدای تعالی بر ایشان رحمت خود را چنانکه بسط کرده ام من کسار خود را ثم قال اللهم غفر للعباس
 و ولده سیر گفت آنحضرت خداوند ایامر عباس او اولاد او را منفره ظاهره و باطنه آمرزشی بیکار او نهانی لا تغادر بنی
 آمرزشی که نگذار هیچ گناه را اللهم حفظنی و لده خداوند نگاهدار او را و اولاد او یعنی گرامی دار او را و رعایت کن حق او را
 و نگاهدار او را از آفات و بلا یا در اولادش تا ضلالت نگرود و روایه الترمذی و زیاد و کبره است زرین که یکی از ائمه
 حدیث است در روایت خود این عبارت را که و جعل الملائقه باقیته فی عقبه و بگردان پادشاهی را و ملک دولت پانیده در
 اولاد او یعنی تا مدت مدید و تا چند سال خلافت در خانه عباسیان بود و با حقیقت این امر است در آن خلافت حق
 ایشان است باید که جز از ایشان کسی را نسب نکند و الله اعلم و قال الترمذی بدان حدیث غریب ۱۰۰ و عیسیا نه را سه
 جبرئیل مرتین و هم از ابن عباس است که وی یعنی ابن عباس و جبرئیل را دو بار و دعاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 مرتین و دعا کرد و دعا او را آنحضرت دو بار روایه الترمذی اما پیران او جبرئیل را دو بار سیوطی در جمع الجوامع روایت کرده که گفت
 ابن عباس که ششم من به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و در بدن من جاها سفید بود و آنحضرت در از می گفت یا وحیه کلبی و
 من ندانستم که وی جبرئیل بود پس گفت جبرئیل آنحضرت را یا رسول الله این ابن عباس است اگر سلام می کرد بر ما بواجب
 سلام وی می گفتیم و وی بسیار سفید جاهاست و باشد که بپوشند اولاد وی بعد از و سیاه را چون عروج کرد جبرئیل
 و آنحضرت باز گشت گفت بن چه باز داشت ترا اسلام کردن وقتی که گذشتی بما گفتیم یا رسول الله تو سخن می کردی
 و رازی گفتی یا وحیه کلبی پس ناخوش داشتم که قطع کنم را گفتن شمار اجواب گفتن شما سلام را گفت آنحضرت که و سه
 جبرئیل بود الحدیث روایه ابن عساکر و ترمذی گفته که این قصه دو بار واقع شده که آن فی جامع الاصول گفت بنده مسکین است
 این حروف عبد الحق بن سعید الدین که پوشیده نیست که جبرئیل نزد آنحضرت در صورت وحیه کلبی آمد و صحابه آنرا می دیدند
 پس وجه تخصیص ابن عباس بدان چه باشد پس ظاهر است که ابن عباس جبرئیل را در پیشش بصورت وحیه امداد عالم ملکوت
 که خرد می از صحابه پس فرید و چون صحابه در عالم ناسوت می بود و گفت آنحضرت با ابن عباس که هر که جبرئیل را از پیغمبر دید

عبر اور رفت و عمر تو ای ابن عباس نیز قیاس لیکن روز وفات تو بازمی چند خبر ترا بتو آورده اند کہ چون ابن عباس مرد و اورا
 در کفن چیدند طر شنیف آمد و کفن او در آدہ غائب شد ہر چند جبقتنیا فتند پس مکرہ مولی ابن عباس گفت آیا اجماعا نیتما ابن
 عبیر او بود کہ و عدہ کردہ بود غیر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ روز وفات او با و با نخواستند و اور چون ابن عباس را اولی نما
 تو از می از غیب آمد کہ ہمہ شینند نیا آیتما النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة الحدیث و اما دعای آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم ابن عباس را او بار پس چنانچہ گذشت در حدیث وی در آخر فصل اول کہ آنحضرت چسپانید اور البسینہ خود
 و گفت اللهم علمہ الحکمة و الکتاب دوم نیز در حدیث او کہ آنحضرت در آہست خانہ در آمد و من آب وضو نما و مرسید کہ
 نما و این آب را گفتند ابن عباس فرمود اللهم فقمہ فی الدین و احتمال دارد کہ یکبار در بیوتت او در خانہ میونہ باشد و دوم

در وقت دعوت آنحضرت عباس ابا و لا و شمع دعا کردن مریشان را ۱۰۹ و عمنہ انہ قال دعائی رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم ان یؤتینی اللہ الحکمة مرتین و ہم از ابن عباس است کہ وی گفت دعا کردم آنحضرت کہ بدر مراد بتعالی

حکمت را او بار ابن حدیث ناظر و روجہ اول است چہ فقہ و معنی حکمت است رواہ الترمذی ۱۰۶ و عمن ابی ہریرہ قال
 کان جعفر یحب الیہ گفت بود جعفر بن ابی طالب دوست می داشت مسکینان را و یکس لیس اسم وی نشست و میل

می کرد با ایشان و جید شوم و جید ثونہ و سخن می کرد ایشانرا و سخن میکردند ایشان اورا و کان رسول اللہ و در بعضی نسخ فکان
 و بود غیر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یکینیا الی اساکین گنیت می کرد جعفر را با بولسا کین یعنی بدر سا کین و مرلی ایشان و

کنندہ بر ایشان رواہ الترمذی ۱۱۰ و عمنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است جعفر اطیر فی الجنین لئلا یکن
 ویدم جعفر اکمی پرید و بہشت با فرشتگان رواہ الترمذی و قال نہ احدیث غریب ۱۱۲ و عمن ابی سعید قال قال رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الحسن الحسن سید شباب اہل الجنۃ گفت ابو سعید خدری گفت آنحضرت حسن حسین مہتر و بہتر
 جوانان بہشتند و شباب کچ شین و تخفیف با جمع شباب بمعنی جوانان کچ سن ہی یا چہل رسیدہ باشد و شبلیہ نجات و شبان

بضم شین نوشت دید یاد را از نون نیز جمع شباب آمدہ طبعی گفته کہ مراد است کہ ایشان فضل انداز کسی کہ جوان مرد در راہ
 خدا و درین سخن نظرست زیرا کہ نیت و وجہ تخصیص مفضل ایشان را بکسی کہ جوان مرد بلکہ ایشان فضل انداز بسیارے

از کسان کہ پیر مرد پس اولی است کہ بعضی گفته اند کہ مراد است کہ ایشان سید اہل الجنۃ اند زیرا کہ اہل جنبت ہمہ
 جوانانند لیکن تخصیص کنند بغیر انبیا و خلفای راشدین و گفته اند کہ شباب بمعنی فتوت و جوانمزدی و کرم باشد

و مراد آن باشد کہ جوان از عالم فتند یا تشبہ شباب بطہف و محبت بہت چنانکہ پدر سپہ را جوان غلام و صغیر و صبی
 و ولید می گوید اگر چہ سن و شباب می باشد و اللہ اعلم رواہ الترمذی ۱۱۳ و عمن ابن عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ

وسلم قال ان الحسن و حسین ہما رحالی من لدنیا رواہ الترمذی و قد سبق فی الفصل الاول و تحقیق گذشتہ است این حدیث
 در فصل اول کہ عبدالرحمن بن ابی نعم از ابن عمر روایت کرد و آنجا جزو حدیث بود و صاحب مصباح در فصل ثانی استقبال

